

امکان هر منوتیک سیاست

(ورودی تطبیقی به شرایط و مقدمات آن)

نوشته دکتر سیدموسی دیباج



مقدمه

بحث از امکان و شرایط یک تفسیر سیاسی یا هرمنوتیک سیاسی در اینجا به معنای خاصی، فراتر از گفتگوهای معمول درباره موضوعات سیاسی، است. در هرمنوتیک سیاسی ما با مبانی تفسیری مباحث و موضوعاتی روبرو هستیم که محل آن در حوزه‌های علوم مربوط به روابط سیاسی، روابط و حقوق بین‌الملل، جامعه‌شناسی سیاسی و یا حتی تاریخ فلسفه سیاسی می‌باشد.

قبل از هر چیز باید گفت که امکان تفسیر سیاسی در مبنای خویش، مشروط به امکان تفسیر به طور مطلق یا به تعبیری امکان تفسیر به مفهوم عام فلسفی است. این هرگز بدان معنی نیست که تفسیر سیاسی را از سنخ تفسیری فلسفی تعبیر کنیم که با قضایای فلسفی قوام یافته است. اگرچه اساساً، این تفسیر فلسفی است که ما را قادر می‌سازد تا درباره عوالم خارج از عالم تنهایی خویش به تفکر پردازیم. در ذیل تواناییهای انسان در پرداختن به تفسیر فلسفی یا تفلسف است که تفکر فلسفی به قلمرو اتوپای سیاسی یا مبحث مدینه فاضله وارد می‌شود. تفسیر سیاسی در مقدمات خویش متکی بر مبانی، تعاریف و اصول تفسیر علی‌الاطلاق فلسفی است، گرچه آن، در عالم خویش یعنی عالم سیاست محدود شده است و امکان تعدی از حدود این عالم برای یک مفسر وجود ندارد، مگر در صورتی که وی از اشتغال در قال و مقال و سخن سیاسی به مقوله سخن فلسفی تعالی یابد. لذا باید در قدم اول بین نقد فلسفی محض و نقد سیاسی تمیز داد و آن دو را از یکدیگر جدا ساخت.

از سوی دیگر می‌باید از قبل بین نقد متافیزیکی یک موضوع و گزارش هرمنوتیکی آن فرق گذارد. در بیان و نقد تاریخی فلسفی و به عبارتی در مقوله نقد متافیزیکی از یک موضوع سیاسی می‌توان به بررسی نظریه‌های سیاسی (political theories) پرداخت درحالی که در گزارش و نقد هرمنوتیکی بیشتر با تحقیق درباره مفروضات و پیش فرض‌های مربوط به علم سیاست (fundamental prejudices in the study of politics) سر و کار داریم. گزارش هرمنوتیکی سیاست در واقع بازگو کننده این حقیقت است که انسان چگونه به تقویم و تأسیس امکانات مختلف در عالم سیاسی می‌پردازد. اهمیت بیان و نقد هرمنوتیکی یک موضوع مربوط به ساحت سیاسی - اجتماعی انسان در این است که آن، تکرین و رشد و نمو بنیادهای سیاسی انسان را بازگو می‌کند و بسط می‌دهد. با این مقدمه باید گفت که هرمنوتیک سیاسی به پدیدارشناسی قدرت سیاسی بسیار نزدیکتر است تا به تفلسف در مبانی تاریخی قدرت و آینده آن.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته می‌شود که بحث از امکان وجود یک تفسیر سیاسی مستلزم فرض امکان تفسیر محض آن است. با توجه به نظر ارسطو، امکان تفسیر به طور بنیادی شرط امکان شهر و شهروندی و وجود جامعه سیاسی به عنوان شأنی از شئون جامع انسانی است. این درست است که هر موجود سیاسی از زمان و جایگاه ویژه‌ای در تفسیر سیاسی و اجتماعی برخوردار است، بدین معنی که هر فرد انسانی، مفسر و گزارشگر نمونه‌ای از وضع و حال دوره تاریخی خویش و از جمله وضع و حال شهر (Polis) خویش است. مع‌ذالک دریک هرمنوتیک سیاسی اصیل، تحقیق درباره مجال و امکان تفسیر یک موضوع سیاسی همواره به اصل امکان تفسیر هرمنوتیک محض آن بازگشت دارد. تنها با اتکاء به همین بازگشت‌پذیری است که علم تفسیر سیاسی می‌تواند از حیطه بحث درباره تعیینات جوامع و گروههای سیاسی مشخص فراتر رود. چه بسا از برآیند همین اصل تأویل هرمنوتیک سیاسی است که مؤسس هرمنوتیک عصر حاضر؛ پروفیسور هانس گئورگ گادامر (Hans George Gadamer) خود در عنوان تفکر فلسفی اش، به تبعیت از جمهوری افلاطون، بیشتر چون یک فیلسوف سیاسی ظاهر می‌شود تا یک فیلسوف هرمنوتیک. او در سیر استکمالی اندیشه و در اوج پختگی فکری خود پایه‌های نظری هرمنوتیک محض را تشریح می‌کند.

به هر حال، در این نوشته مختصر، فرصت مناسبی برای پرداختن به همه جوانب هرمنوتیک سیاسی نیست. تنها به اجمال باید اشاره کرد که از نظر ما طرح مباحث تطبیقی در سیاست بویژه در دوره کنونی، در حکم طریقه‌ای برای تأسیس هرمنوتیک محض خویش است؛ به هر نحو که باشد. در مقابل، امکان هرمنوتیک محض مستقل برای ما، به عنوان مدعیان وجود عالم و آدمی دیگر - در برابر عالم و آدم در اندیشه متافیزیکی و تاریخ غرب - همچون پیشفرض اولیه برای امکان هرمنوتیک سیاسی مخصوص ما است. می‌دانیم که پرسش از نسبت هرمنوتیک سیاسی و هرمنوتیک محض بسیار اساسی است. هرمنوتیک محض همانند پرسش اصیل و بنیادی از وجود، مقدمات هرمنوتیک سیاسی را فراهم می‌کند. هرمنوتیک سیاسی هم مبادی خود را در علم تفسیر محض جستجو می‌کند. خاستگاهها و زمینه‌های هرمنوتیک محض با هرمنوتیک سیاسی یکی نیست گرچه در غایت، مقاصد این دو دانش متحد است. از همینجاست که می‌بینیم تشابهات بسیاری بین منافع سیاسی یک فیلسوف هرمنوتیک و مقاصد فلسفی یک انسان سیاسی وجود دارد. با این حال، تازمانی که دانش هرمنوتیک بر مبنای اصالت مرجع هرمنوتیکی پی‌ریزی نگردد هیچ‌گاه یک تألیف واقعی بین این دو، صورت نخواهد گرفت؛ چه، راهی برای آشتی بین پرسش از هستی به معنای مطلق و پرسش از هستی هستیتی [موجود] سیاسی (Political being) نیست مگر اینکه بنیاد هرمنوتیک سیاسی را بر هرمنوتیک فلسفی (یا محض) بنا نهیم و مرجع تفسیر سیاسی را با ارجاع به هستی متناسب آن به نحوی اصالت بخشیم. با این تأویل، مبدأ تفسیر سیاسی انسان، یعنی خاستگاه پرسش لمی از هستی - در - شهر (being-in-the-polis) با پرسش ائی از هستی - در - عالم درهم می‌آمیزد و چونان یک پرسش جلوه می‌کند. به اعتقاد ما، تنها به این طریق است که معمای متافیزیکی و تاریخی حکیم حاکم و حاکم حکیم، که اسطوره معروف مدینه فاضله افلاطونی است، به بهترین وجه گشوده می‌شود. گرچه برای فیلسوفان بزرگ، همان‌طور که اشتراوس اشاره می‌کند،^۱ زمینه مسائل فلسفی محض در تاریخ تفکر اروپا بسیار مهمتر از مطالب سیاسی جلوه می‌کند، لیکن سرانجام تاریخ فلسفه، همچنانکه در نیچه مشاهده می‌کنیم، این دو را با یکدیگر سخت عجین می‌کند.

از سوی دیگر باید اذعان کرد که پرشدن شکاف عمیق فلسفه و مذهب که در طی

تاریخ اروپا سبب پیدایش عمیقترین دوگانگی در تاریخ هستی بشر شده است تنها در جایی امکان دارد که برخلاف عقیده اشتراوس، مذهب را گنگ تعبیر نکنیم و زبان خاص آن یعنی وحی را قابل کشف و تفسیر بدانیم. هرمنوتیک محض با قبول امکان وجود زبان و تفسیر در مذهب، مذهب را همپای فلسفه در تعالی هرمنوتیک انسان مثمر قلمداد می‌کند. این نکته؛ یعنی همراهی مذهب با فلسفه هیچ‌گاه به معنای نفی اصالت زبان مذهب - که زبان وحی است - نخواهد بود. بسیار پرسش‌ها و تأملات در اینجا وجود دارد که فعلاً به آن نمی‌پردازیم؛ از جمله اینکه؛ آیا در تفسیر سیاسی بشر این امکان و یا قابلیت وجود دارد که با رازهای پیچ در پیچ وحی و کتب مقدس الهام دینی مشحون و متحد گردد؛ به گونه‌ای که با تجلی و کشف حجاب از این رازها در تفسیر سیاسی، امکان پایه‌ریزی یک قدرت سیاسی دینی و به تعبیر امروزی حکومت بنیادگرایانه فراهم شود؟ و

شایان ذکر است که هرمنوتیک سیاسی در برابر فلسفه سیاسی قرار ندارد بلکه فلسفه سیاسی تا آنجا که مربوط به علل، لوازم و امکانات وجودی «هستی سیاسی» است خود به خود مترادف با هرمنوتیک به معنی نوین آن است. از دیدگاه ما یعنی نظریه اصالت مرجع تفسیری، که در آن تفسیر بر مبنای متن تعیین می‌یابد، چون، پرسش در محدوده هرمنوتیک سیاسی تابع پرسش بسیط هرمنوتیکی است پس این مصدر وجودی تفسیر خود شارع هرمنوتیک سیاسی است که هر تفسیر سیاسی را موجه می‌سازد. دلیل این نکته پرواضح است: تفسیر سیاست بر مبنای اصول هرمنوتیک به عنوان مثال به بررسی مفروضات شتون و لوازم قدرت سیاسی و امکان و چگونگی تقسیم آن، مسئله زمان و قدرت و نسبت این دو، شناخت اراده معطوف به قدرت (پیرو نیچه) و از این قبیل می‌پردازد. در حالی که در فلسفه سیاست به دلیل محدودیت موضوعی نمی‌توان از تفسیر قدرت من حیث هوو سخن راند و این وظیفه به فلسفه محض ارجاع داده می‌شود. در برابر چشمان یک هرمنوتیکی بیش از هر چیز دیگر، پرسش از پیش‌فرض‌ها و امکانات تفسیر قدرت قرار دارد.

پس اجمالاً باید این را مفروض گرفت که یک تفسیر سیاسی، درغایت افاده خویش، متکی بر اصل قرارداد مرجع تفسیر در موضوع سیاسی است، مرجعی که خود به خود اصالت داشته و به هیچ امر ثانوی وابسته نبوده است و تلاش تفسیر سیاسی محدود به

توصیف (modification) آن است. جوهر امر مورد تفحص در تفسیر سیاسی، همیشه پنهان است و هرمنوتیک سیاسی از این جوهر، چیزی جز توصیفات خود از این جوهر در بر ندارد. مسلم است که در تفسیر از یک متن سیاسی مانند کتاب جمهوری افلاطون، یک امر ناگفته [X] وجود دارد که گویی در انتهای تفسیر ایستاده است و خود غیر قابل دسترسی می‌نماید؛ به‌رغم اینکه تفسیر با تکیه بر آن، از آغاز ممکن و میسر می‌شود. این است سبب آنکه می‌بینیم کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی سیاسی، طرح‌ها و برنامه‌ها و درگیری‌ها و چاره‌اندیشی‌های بشرگویی چون حلقه‌های به هم پیوسته یک سلسله نامرئی به دنبال یکدیگر رخ می‌دهند و هر فعل سیاسی آینه فعل سیاسی دیگر می‌شود. این نکته بسیار مهم، بیش از آنکه در حیات سیاسی عملی راهگشای معضلات سیاسی در این یا آن جامعه باشد اشاره به وجود مفهوم مستقل «زمان سیاسی» دارد. اینجا می‌توان درک کرد چرا، به تمایل از دیدگاه مرلوپوتتی - فیلسوف فنومنولوژیست هگلی - که گفته بود نه تنها تاریخ فلسفه را می‌توان و باید به تحقیق آورد بلکه تاریخ تفسیر از فلسفه را نیز باید به مورد تحقیق درآورد مانیز باید علاوه بر تحقیق در تاریخ فلسفه سیاسی به تحقق تفسیر عملی سیاسی توجه داشته باشیم. بدیهی است این دیدگاه لزوماً به معنی جدایی فلسفه و هرمنوتیک سیاسی نیست چه، همان‌طور که اشاره شد همچون اتحاد علمی و عملی در عالم فلسفه، تفسیر سیاسی با متن فلسفه سیاسی متحد و یگانه خواهد بود. ما این نکته را باز مورد مطالعه قرار خواهیم داد، لیکن بیش از هرچیز، به فصولی چند از امکان هرمنوتیک سیاسی اشاره می‌کنیم.

کفایت ذاتی هرمنوتیک سیاسی

هرمنوتیک سیاسی از سنخ آن‌گونه معرفتی نیست که از پیوند امور واجزای جدای از هم تشکیل یافته باشد، آن مجموعه‌ای از ملاحظات سیاسی با مبانی مختلف در سیاست نیست که صرفاً تحت یک عنوان گردآوری شده باشد. هرمنوتیک سیاسی اجزای سازنده ملاحظات سیاسی را به نحوی در مجموعه تفسیری تنظیم می‌کند که رابطه بین اجزای هرمنوتیکی و بنیان آن، به نوعی بازگوکننده رابطه مصداق و مفهوم گشتالت می‌باشد. هرمنوتیک سیاسی یک موضوع خاص متعین به فضای خاصی است که در آن اجزای تفسیر

شونده، تحت الشعاع مرجع یا مصدر تفسیری واحدی، سیر و سلوک می‌کنند. از سوی دیگر هر جزوی از تفسیر یک پدیده سیاسی، به نوبه خود، یک متن تفسیری خواهد بود که باز به تفسیر در آمدنی است؛ امری که سبب پیدایش پدیده‌ای می‌شود که آن را تودرتو شدن تاریخ سیاسی انسان می‌خوانیم. در هرمنوتیک محض شاهد بودیم که هر جزو تفسیری که در خود تنیده می‌شود، هرازگاهی به اقتضای شرایط، سر به در می‌آورد و مستقل برپای خود می‌ایستد، در هرمنوتیک سیاسی نیز این قانون مصداق دارد. هرمنوتیک سیاسی متشکل از اجزای عامل در تفسیری است که در عین اینکه حدود خود را کاملاً حفظ می‌کنند بی‌حضور یکدیگر نمی‌توانند وجود داشته باشند. این نظریه در هرمنوتیک سیاسی اشاره به صورت جدیدی از توجیه صحت و سقم قضایای تفسیری دارد. مسلماً یک تفسیر ممکن است بر تفسیر دیگری برتری و یا بر آن احاطه داشته باشد، اما این بدان معنا نیست که حقیقت در هرمنوتیک سیاسی نقطه بی‌اراده‌ای باشد که به هر سو کشیده شود. از سوی دیگر، حقیقت هرمنوتیکی به مطابقت امر تفسیر شده و تفسیر محدود نیست. حقیقت هرمنوتیک سیاسی در مبدأ و غایت آن است؛ یعنی چیزی که یک تفسیر سیاسی از آن شروع می‌شود و به آن بازمی‌گردد. به عبارت دیگر در تفسیر از یک امر سیاسی، حقیقت همواره بستگی تام به متن یا مرجعی دارد که ما از آن تفسیر می‌کنیم. بر همین اساس می‌بینیم حقیقت، اعتباری ایستمولوژیک یا منطق شناسانه ندارد و بلکه خود را بیشتر در توافق با عملکرد عملی و در حیات سیاسی فردی و اجتماعی می‌نمایاند. آنچه در تفسیر سیاسی تطبیق با واقعیت دانسته می‌شود غالباً ناشی از معیار بودن ذاتی آن چیزی است که در کنش و واکنش سیاسی مورد گفتگوست. این مرجع مورد گفتگو مأوای همه منازعات و کشمکش‌ها و برخوردها و مصالحه‌ها و آشتی‌هاست. پس تنها در صورتی می‌توانیم یک پدیده سیاسی اجتماعی، از جمله پدیده‌های مربوط به ارتباط جمعی را [بنا به نظر هابرماس و گادامر]^۲ مناط صحت و سقم یک کنش و رفتار سیاسی بدانیم که از پیش آن را، چونان مرجع مورد تفسیر اعتبار کرده باشیم. تنها بدین منوال است که حقیقت در قاموس هرمنوتیک سیاسی چنان برخوردار از ضبط و ربط اجزای خویش می‌گردد که می‌تواند به نحوی همه علوم دیگر را به عنوان مقدمات تفسیری دربرگیرد.

پیش شرط زمان تاریخی در هرمنوتیک سیاسی

در تفسیر هر موضوع سیاسی معضلی وجود دارد که ناشی از نحوه تلقی غیر تاریخی و گسسته امور و قضایای متعلق به یک موضوع سیاسی است؛ بدون آنکه به ترتیب و تقدم زمانی در تفسیر سیاسی توجه شده باشد. انسان به اقتضای طبیعت قوه تجرید ذهنی خویش تمایل دارد تا امور و قضایا را از روح و حیات آنها در جریان زمان تهی کند و برای فهم صوری هر چه بیشتر و در نهایت مقوله بندی قضایای مذکور آنها را از هم بگسلاند و یا برعکس به طور دلخواه به هم پیوند دهد. این کار، اگرچه انسان را از پیچیدگیهای خاص مربوط به امور صعب التفسیر می رها کند، اما با این حال موجب می شود تا با تخلیه مراحل گوناگون وقوع یک امر از بستر زمانی آن - که با اختلال در شناخت تاریخی از محیط همراه است - انسان از عالم خویش خارج شود و به عالم ایهام مضاعف وارد شود. وظیفه یک هرمنوتیک اساسی سیاسی در تنظیم قضایای مربوط به یک امر، ارجاع و بازگرداندن این قضایا به نظام تاریخی آنها به نحوی است که تفسیر، هر چه بیشتر ما را به درک متلایم زمانی (Synchronical comprehension) از مؤلفه های (عوامل) موثر سیاسی نزدیک گرداند. این دیدگاه ما را به اصل یک قضیه یا یک حادثه سیاسی و، به نحو کلی تر، متن اساسی تفسیر سیاسی، بسیار نزدیک تر می کند. پیوند واتحاد تفسیر فلسفی و وجودی و تفسیر سیاسی از همین جا تحقق می یابد.^۳

طرح امور و قضایا بدون توجه به مقام زمان در تفسیر، خود سبب غفلت از گذشته سیاسی می گردد. مارکس به نحو ضعیفی در طرح الیناسیون انسانی به این نکته توجه کرده است؛ مشکل طبقات متنازع انسانی را باید بیش از هر چیز در درک ناهمگون آنها از زمان جستجو کرد. تاریخ در نظر و دیدگاه گروهها و طبقات مختلف اجتماعی، مختلف جلوه می کند. این سؤال برآستی مهم است که تاریخ را چگونه باید نگریست. به هر حال تاریخ را میراث گذشته دانستن و آنگاه بر مزار آن تحسرخوردن، از علایم بیماری هرمنوتیکی

جدیدی است که گریبانگیر انسان امروز شده است. روشن است که توجه به تاریخ و امر تاریخی به معنی آن نیست که تاریخ را می توان در ضمن یک هرمنوتیک سیاسی بازسازی کرد، بلکه، باید اساس تلاش، بر تفسیری استوار گردد که مطابق با مضمون تاریخی و در بنیاد، مبری از علایم تشمت و انفکاک وجودی دازاین باشد. به این معنی تاریخ چونان نهادی

نخستینی در تحقیق و تفسیر سیاسی عمل می‌کند.

مفهوم دولت چونان ضرورت تفسیر سیاسی:

یکی از خصوصیت‌های هرمنوتیک سیاسی، ضرورت مفهوم دولت است. در پرسشهایی چون «آیا دولت ایده‌آل منبع تفسیر از مفهوم دولت است؟» و یا «آیا دولت به معنی موجود - یعنی دولتی که ما انسانها با آن سر و کار داریم و در سایه آن زیست می‌کنیم - مبنای تفسیر سیاسی ماست؟» ضرورت تعریف مفهوم دولت باید نصب‌العین قرارگیرد. هرگونه برداشت و تلقی‌ای هم که از مفهوم دولت در یک تفسیر موردنظر باشد، به هر حال در تفسیر سیاسی - همچنانکه مشاهده می‌کنیم - باید صرف مفهوم دولت، مفروض اخذ شده باشد تا امکان تفسیر سیاسی فراهم شود. تنها براساس همین ضرورت هرمنوتیکی است که از این مفهوم بارها و بارها در تفسیر تاریخی نظامات سیاسی سخن به میان آمده است. در روش هرمنوتیک سیاسی تعریف دولت در مفهوم صرف، ضرورتی نخستینی [دربرابر دولت به معنی موجود] دارد. روشن است که برای پی‌ریزی یک هرمنوتیک اصیل از دولت، تصور افلاطونی دولت گرچه راهگشاست اما برآورنده همه لوازم و شرایط تفسیر سیاسی نیست. ره‌آورد افلاطون برای هرمنوتیک این است که دولت به معنی کامل کلمه با تفسیر اصیل سیاسی تمامیت می‌یابد. در هگل این تمامیت درعین حال یک تمامیت فلسفی است. آغاز و انجام تاریخی دولت برای وی، با تحقق فلسفه برآورد می‌شود. بدون اتکاء به مفهوم دولت، امکان تفسیر سیاسی مفهوم دولت با توجه به جنبه تاریخی آن وجود ندارد. شاید بتوان گفت مراد فلسفه هگل، در نهایت، شناخت مفهوم دولت است.

بنابراین، با تفسیر سیاسی اصیل، آغاز و انجام تاریخی دولت نه در فلسفه و از حیث شناخت مفهومی - آنچنانکه موردنظر هگل است - بلکه بر صرف امکان تفسیر آن بنیاد می‌یابد. هرمنوتیک سیاسی به آن سوی شناخت مفهومی می‌رود و درعین حال که از مفهوم دولت ایده‌آل غافل نیست، از اهمیت پیشفرض دولت موجود در آن مفهوم هم غافل نیست. سؤال افلاطونی این است که آیا دولت، همان دولتی است که با آن سر و کار داریم و برآتن حکومت می‌کند و یا اینکه دولت می‌باید یک دولت و حکومت خاص فیلسوفانه باشد (همچنانکه خود افلاطون آن را دولت ایده‌آل می‌نامد). برای ما پرسش این است که چگونه

می‌توان در تفسیر از مفهوم دولت انضمامی، دولت ایده‌آل را تفسیر کرد. درسیاق چنین تفسیری آیا شورش و انقلاب جایی دارد یا نه؟ اگرچه دولت موجود (عینی) در همان درجه و مرتبت دولت ناپیدا و یا دولت موعود نیست اما در فلسفه سیاسی به معنای عام آن، دولت متعین موجود، تفسیری از دولت موعود است. به تعبیر هگلی عین آن است اما همان، نیست. سوفیست‌های قبل از سقراط بر این شیوه بودند که دولت همان دولت یونانی (Polis) و اخلاق شایع عامه هم یک اخلاق نسبی است. در تفسیر سیاسی افلاطون دولت پدیدار موجود می‌باید ضرورتاً در یک صیورورت دیالکتیکی، به دولت ایده‌آل منجر گردد و قدرت، تعالی خویش را در دولت ایده‌آل بجوید. به الحال اهمیت دولت برای افلاطون نه به سبب تأمین و حمایت از قوانین اخلاقی، بلکه در تأسیس و تکوین این قوانین است و لذا دولت ایده‌آل فلسفی افلاطونی، دولتی است که نه ناشی از رشد و تکامل اخلاق و یا مذهب بلکه برعکس موجد و صورت‌دهنده آن است. علیرغم ارجحیت دولت در هرمنوتیک سیاسی، ساختارهای قدرت بر این اساس، به گونه‌ای تعریف و تحدید می‌شود که به هیچ وجه مخل بنیادهای متعالی دینی نیست.

اینکه ما از دولت ایده‌آل چه تفسیر هرمنوتیک سیاسی مستقلی می‌توانیم داشته باشیم مهمترین نقش را در «اقتدار آینده» دولت این سرزمین خواهد داشت. باید اشاره کرد که باتوجه به تلاشهای حوزه‌های شیعی ایران، در یک هرمنوتیک سیاسی نه چندان نیرومند اما مستقل، اعتقاد به مفهوم دولت ایده‌آل مهدوی مهمترین دلیل بر نپذیرفتن مشروعیت قدرت موجود است. بر همین اساس می‌بینیم که در امت شیعی، اعتقاد به اصل مهدویت سبب پیدایش نهضت‌ها و جنبش‌های اجتماعی و ایستادگی در برابر قدرت موجود و نهادهای آن شده است. از سوی دیگر اصل مهدویت برای هرمنوتیک اصیل سیاسی ما صرفاً درمیل به ایجاد دولت ایده‌آل به کمال خود نمی‌رسد. و با آنکه وقوع دولت ایده‌آل می‌تواند در نظریه هرمنوتیک سیاسی شیعه - برخلاف آنچه افلاطون می‌پندارد و گادامر تأیید می‌کند - امری قابل حصول و تحقق‌یافتنی باشد؛ در این هرمنوتیک سیاسی که به‌طور طبیعی تحقق یک دولت ایده‌آل را امکان‌پذیر می‌کند، شکاف‌های بین مفهوم دولت و منبع مشروعیت قدرت سیاسی به‌طور کلی منتفی می‌شود. باید گفت در تفسیر هرمنوتیک شیعی از دولت، دیگر نیازی به نفی مطلق و نیهیلیستی‌وار سارتر از خلقت و بشر باقی نمی‌ماند. اینک ما می‌توانیم

مفهوم عبارت معروف هگل را در «فلسفه حقوق» - مبنی بر اینکه دولت مارش و سیر خدا در زمین است^۱ (Es ist der Gang Gottes in der Welt, dass der Staat ist) - از این منظر باز یابیم. «مارش خدا بر زمین» آن هنگام معنی درستی می یابد که خدا حکومت ایده آل را حکومت عدل بسازد. در این صورت ما نه تنها مفهوم استوارتری از دولت خواهیم داشت بلکه تفسیر هرمنوتیکی دولت، هرچه بیشتر با مرجع تفسیر وجودی - تاریخی، هماهنگ و یکنواخت خواهد گردید. بعلاوه در تفسیر شیعی، نه تنها از مفهوم دولت تشریحی به معنی انضمامی آن غفلت نشده است بلکه بر تعالی وجودی دولت الهی نیز صحنه گذارده شده است. دولت مهدوی را می باید بیشتر نماینده خدا بر روی زمین دانست تا حکومت بی واسطه خداوند بر زمین و از این جهت با دولت ایده آل هگلی شبیه است. گرچه این دو با یکدیگر در معنی قرابت دارند لیکن از حیث تمیز ظاهر از مظهر و یا مظاهر (و با تقریب به اصطلاح هگل: تمیز معنی از مفهوم) فرق خواهند داشت. در این باره که دولت مهدوی، یک دولت مبتنی بر میراثهای ساختاری قدرت امروزی؛ یعنی میراث دولت به مفهوم رومی و یونانی کلمه است یا نه، پرسشهای زیادی در الهیات تطبیقی قابل طرح است. در حالی که مرجع سخن هگل در مفهوم دولت خدایی همان سنت و میراث دولت رومی است که آخرین چهره آن را ناپلئون بازگو ساخته است. با اصطلاح دولت مهدوی، مفهومی از دولت تفسیر می شود که به طور اساسی بر نفی تفسیر متافیزیکی غرب از تاریخ مبتنی است تا بر قبول و تعالی آن. پس در تفسیر اصیل سیاسی، این معنی همواره در مد نظر است که دولت مهدوی ثمره و عاقبت دولت غربی (رومی) نیست. دولت مهدوی مضمون نوید قرآنی «و هم من بعد غلبهم سیغلبون» است. دولت غایبی مهدوی، مظهر دولت حقه و حقیقه الهی است. آن دولت مظهر عدل آخرالزمانی است نه ظاهر آن. آن اسم ظاهر عدل است که این مظهر را ممکن می سازد و بی آن، این امکانپذیر نخواهد بود. این همان نکته مهمی است که در تفسیر هگلی از دولت غایبی نادیده انگاشته شده است. عیب نظریه هگل در اینجاست که سعی دارد دولت منجی را، حتی پیش از زمان آن، به ظهور آورد.

افزون بر این، درسوی دیگر قضیه، در آن هرمنوتیک که اصالت را به مرجع تفسیر می دهد نمی توان مفهوم روح مطلق را مشروط به جلوه و بروز تاریخی آن دانست.

زبان و قانون هرمنوتیک سیاسی

قانون یک تفسیر سیاسی با زبان ولایت آن هم‌خانواده است. درحالی که قانون یک تفسیر سیاسی به امر معقول و کلیت مضمون یک تفسیر سیاسی توجه دارد زبان یک‌چنین تفسیری پابای آن به توصیف کلیت قانون هرمنوتیک معطوف خواهد بود. توضیحاً اینکه زبان تفسیر سیاسی صرفاً یک وسیله نیست و چیزی نیست که به آسانی قابل ترمیم و تکمیل باشد. زبان هر تفسیری ریشه تاریخی خود را دارد و از منابع تاریخی تغذیه می‌شود و رشد می‌کند. همین خصوصیات انضمامی زبان نشانگر این است که قانون مدینه صرفاً دربردارنده یک ویژگی سوژکتیو نیست بلکه کاملاً امری وجودی است و طابق‌النعل‌بالنعل با مراتب وجودی تفسیر سازگاری و هماهنگی دارد. این قضیه را که قانون و فرقان همانند زبان و منطق، یک امر وجودی است و به پرسش وجودی باز می‌گردد، می‌توان مطابق مبانی نظریه اصالت مرجع تفسیر هرمنوتیکی توضیح و تبیین کرد. دریک مباحثه سیاسی، به اقتضای مورد و حال، زبان و منطق خاصی به کارگرفته می‌شود که کمتر قابل تغییر است و تعیین خاص خود را دارد. فی‌المثل زبانی که جمهوری فرانسه ژاک شیراک در قبال سیاست‌های اروپایی آمریکا باتکیه به آن وارد محاورات سیاسی می‌شود کاملاً با زبانی که فرانسه به هنگام تسخیر مسکو و به آتش کشیدن آن توسط ناپلئون بناپارت به روس‌ها دیکته می‌کند، هم به لحاظ مضمون و هم به لحاظ صورت، کاملاً اختلاف دارد. زبان هرمنوتیک سیاسی نسبت به شرایط و محیط و زمان خویش بسیار حساس است به نحوی که گاهی با وجود ادامه همان «منطق» قبلی، معنی کاملاً تغییر می‌یابد و منطق قدیم جای خود را به منطق نوین می‌دهد. در هر تفسیر سیاسی یک موضوع و حادثه همیشه به دنبال زبان خاص خویش است. اما نباید از نظر دور داشت که در هر موضوع یا حادثه‌ای، زبان تفسیر یک زبان منقطع از رویدادهای به لحاظ تاریخی قبلی و بعدی نیست. گویی امر مشترکی در ورای این اختلافات و گوناگونی‌های ناشی از مقتضیات مختلف وجود دارد که زبان را در شرشر مبسوط موجود سیاسی همچون یک عامل زنده حاضر می‌کند و به آن وحدت حیاتی می‌بخشد. این به آن معنی است که زبان، حتی در تغییر و تبدیل روزمره خود هنگامی به عنوان زبان تلقی می‌شود که تطبیق و پیوستگی مرجع تفسیری خود را در این و آن موضوع و در صیوررت بی‌پایان زمان (و صیوررت و ریزش لایتنهای حوادث در پی یکدیگی) بیابد و هیچگاه از خود بی خود نشود.

بزرگترین توهین در خرد سیاسی این است که مراتب زبان سیاسی کاملاً و بالذات منقطع و غیر قابل تفهیم نسبت به یکدیگر درآید؛ چه به طور طبیعی این عمل به معنی تجزیه اتمی وجود واحد انسانی است. ما اگرچه برگسیختگی زبان امروزی، به همان معنی که هیدگر آن را سخن لغو (Idle Talk) می‌نامد، شهادت می‌دهیم مع ذلک تفسیر سیاسی را بالضروره در زبان موسوم به لغو منحصر نمی‌کنیم، بلکه آن را ساحتی از ساحات زبانی بشر که ذاتی وی است می‌دانیم.

هرمنوتیک اصیل همچنانکه گادامر اشارات آن را در افلاطون جستجو می‌کند به همان اندازه به پیش فرض نمودن قوانین نانوشته شهر (Polis) علاقه‌مند و مشتاق است که به قوانین نوشته و مدون. قوانین نوشته و نانوشته در هرمنوتیک سیاسی باهم یکی‌اند، از یکدیگر ناشی می‌شوند و در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و به یکدیگر ارتقای وجودی می‌دهند. مراد از قوانین نانوشته همان حدودی است که اساس و بنیاد گشتالت اجتماعی بر آن بنیاد گردیده و تفسیر سیاسی به سختی قادر است به معمای ناگشوده و راز آن پی برد. این عالم ناگشوده و پرمعنی عین گشتالت متن تفسیر بشری در یک اجتماع بوده و به وجهی حکایتگر معمای اسطوره تاریخی و راز قومی است. قوانین شهر و مدینه انسانی به کلی مقهور این گشتالت است. این سخن که چگونه یک قانون در جامعه و مدینه انقلابی می‌تواند ثبات اجتماعی ایجاد کند جز با تأکید و تکیه بر مفهوم گشتالت اجتماعی قابل توضیح نیست. در مراحل مختلف ایجاد و تکرین یک قانون، خلبه گشتالت اجتماعی انسان بر نحوه ادراک و تفسیر وی از قانون مشهود است. در موضوع تغییر و تحول قوانین اساسی ایران، که بر اثر انقلاب سیاسی و اجتماعی اخیر حاصل شده است، تأثیر این گشتالت اجتماعی قابل تعقیب است. برای تقریب به معنی تأثیر گشتالت اجتماعی ذکر مثالی مفید است: فرض کنیم که امکان جایگزینی قانون اساسی و حقوق مدنی ایران با قانون اساسی و حقوق مدنی فرانسه وجود می‌داشت و شواهد صوری قانون و نحوه اجرای آن در ایران و فرانسه یکی می‌بود، مع الوصف هرگونه تفسیری که در زبان و فرهنگ ملی ما از قانون اساسی و حقوق مدنی فرانسه در منصفه عمل سیاسی و اجتماعی پدید آید به کلی مخصوص به خود و منحصر به فرد و متمایز از سایر تفاسیری است که در فرانسه از همان قانون اساسی و حقوق مدنی به عمل می‌آید. در این زمینه مسائل بسیاری قابل طرح است، از جمله آن که موضوع دموکراسی

از حیث گشتالت اجتماعی ملت ما بیشتر به عنوان مفید موضوعی مطرح است درحالی که برای ملت فرانسه دموکراسی در افاده وضعی آن موردنظر است و لذا بنیاد و محور قانون اساسی فرانسه را دموکراسی تشکیل می دهد، بنابراین در تحلیل موضوعی دموکراسی در قانون اساسی ایران، باید به این حقیقت توجه کرد که ضرورت توسل به مفاهیم دموکراسی از جمله مسئله مشاورت اجتماعی، نقش مجلس قانونگذاری و مسئله تقسیم قوا، مانع از شناخت گشتالت غالب بر فضای سیاست های سنتی اصیل نبوده و بلکه منوط به آن است. در مباحثات تاریخی مجلس مؤسسان اول جمهوری اسلامی ایران شاهد آن بودیم که چگونه چندین تفسیر از قانون اساسی جمهوری فرانسه به عنوان پیش نویس مقدماتی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. چنانچه واضح است این تفاسیر به طور عمده مبتنی بر گشتالت اجتماعی ما و برخوردار از روح تفسیر شیعی است. ما درباره تفسیر شیعی و نسبت آن با اساطیر شیعی ایرانی در جای خود سخن گفته ایم. اینجا فقط اشاره می کنیم که این تفسیر اساساً مبتنی بر عالم اسطوره ای خاصی است که در برابر عالم فاقد راز و سراسر پدیداری تفکر تفسیری اروپای مسیحی قرار دارد.^۵

تقدیر فرهنگ انسانی و تفسیر سیاسی

تا اینجا روشن شد که سخن از امکان تفسیر سیاسی، سخن از یک امر اختیاری و انتخابی انسان نیست. بیش از هرچیز فرهنگ سیاسی، به معنی موردنظر دیلتای، گریبانگیر انسان است. تأکید کلام علمای سیاسی این است که آراء و نظرات سیاسی، به هیچ وجه فرهنگ سیاسی موجود را خرق نمی کند. برای روشن ساختن این احاطه و سیطره فرهنگی می باید نسبت و رابطه هرمنوتیک و فرهنگ و ادبیات سیاسی را شناخت؛ و دانست این رابطه چگونه به وجود آمده است. برای مثال، آیا هرمنوتیک سیاسی به تبع قواعد هرمنوتیک محض می تواند شعر را که نقطه اعلاهی تموج خیال بشری است آزادانه به خدمت یک دیدگاه سیاسی درآورد؟

نگاهی به تفسیر و عمل سیاسی:

آیا صورت بستن هرگونه عمل و فعالیت سیاسی مستلزم و مفروض بر یک شناخت

سیاسی است؟ پاسخ بالضروره مثبت است. سخن مرلوپوتی از اینکه «هرچه هست انجام بده و به عاقبت آن میاندیش» خود مستلزم این است که پیش از انجام یک فعل سیاسی تفسیر سیاسی انجام گرفته باشد. مع ذلك این تفسیر سیاسی بالضروره در عمل سیاسی نقش تکوین می‌پذیرد؛ چه تفسیر سیاسی خارج از عمل سیاسی مبهم، غیر قابل وضوح و تا قدری انتزاعی است. این سخن به عبارتی دیگر ناظر بر آن است که ما در عمل سیاسی خویش فاقد تفسیر سیاسی نیستیم. مادر فعالیت سیاسی خویش از پیش یک تفسیر سیاسی خاص را فرض می‌کنیم. تفسیر سیاسی بدون این فعل سیاسی ناممکن و بهتر است بگوییم تحقق نایافتنی است. بسیاری از تعارضات در هرمنوتیک سیاسی به مسئله حیات عملی سیاسی بازگشت می‌کند. به عبارت دیگر، چه بنیاد هرمنوتیک سیاسی واحدی که در صحنه کشمکش و جدال و فعالیت سیاسی به تشتت و چندگانگی تفسیر انجامیده است. ما می‌توانیم به تبع افلاطون - که فلسفه را بر سیاست ترجیح می‌داد - اشتغال به تفسیر سیاسی محض را به معنی دقیق آن بر فعالیت سیاسی ترجیح دهیم. با این همه به پیروی از همان نظریه معروف مثل افلاطونی، ناگزیر هستیم که انعکاس تفسیر سیاسی را در شرایط عمل و کنش سیاسی مشاهده کنیم. از سوی دیگر هرمنوتیک وسیله‌ای برای پیشگویی، غیبگویی و تعیین ترجیح تفسیری بر تفسیر دیگر - به هنگام ضرورت انجام عملی سیاسی - نیست. در واقع اصالت هرمنوتیک بسته به بیان و تبیین متن هستی‌شناسانه هر تفسیری است که مقوم تفسیر است. به این وسیله ما می‌توانیم در میان تلاطم تفاسیر گوناگون در صحنه عمل سیاسی به کشف متن تفسیری نایل شویم. صحبت از ترجیح یک هرمنوتیک بر دیگر هرمنوتیک همانا صحبت از ترجیح و گزینش متنی تفسیری بر متن دیگر است. به بیان اجمالی، اختلاف در تفسیر بازگشت‌پذیر به اختلاف در مرجع تفسیر است و این اختلاف امری ذاتی و درونی است و چیزی نیست که حل آن برعهده تفاسیر و هرمنوتیک‌های گوناگون باشد. بدین معنی نوعی عنصر بی‌تفاوتی در مرجع هرمنوتیکی نسبت به تفرقه و تشتت در میان تفاسیر وجود دارد. وجهی از این بی‌تفاوتی را می‌توان در بی‌تفاوتی مونادهای تاریخی مدینه نسبت به یکدیگر مشاهده کرد که هر یک به عنوان مرجع و مصدر تفاسیر گوناگون تقرر یافته است. بنابراین اهمیت هر کنش و واکنش سیاسی در نسبت آن با این مونادهای تفسیری است.

پی‌نوشتها:

1. Leo Strass, *Thoughts on Machiavelli*, The Free Press, 1958. p. 13.
2. Jürgen Habermas, *Towards a Theory of Communicative Competence*, inquiry 13 (1970) pp. 360-76, and: H. G. Gadamer, *Truth and Method*, N. Y.: Seabury Press, 1975, pp. 330-33, 345-51.
3. Harry Brod, *Hegel's Philosophy of Politics*, West View Press, Copyright 1992, p.159.
- ۴ - نباید نادیده گرفت که هگل قضیه مذکور را به صورت شرطی آورده و از ادات شرطیه dass استفاده کرده است که تخفیف در معنای اثباتی آن می‌دهد.
5. G. W. F. Hegel, *On Christianity: Early Theological Writings*, Trans. T. M. Knax and R. Kroner (New York, 1961), p. 69.



ثروءشكاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی